

چشم‌پزشکی تمام‌زندگی من است

سپید: می‌توانید بگویید حدوداً چند دانشجو تربیت کردید؟

نمی‌توانم یک رقم دقیق به شما بگویم، مرحوم پروفوسور شمس، مرحوم دکتر ضرابی،مرحوم پروفوسور صدوقی، دکتر جلالی، من، دکتر لشکری،دکتر همایون و خیلی اساتید دیگر وظایفمان را انجام می‌دادیم و به دانشجویان تدریس می‌کردیم و به دستیارها نیز درس می‌دادیم.حالا کاری که من‌بعد از پروفوسور شمس انجام دادم این بود زمانی که ایشان خودشان را از کار فارغ کردند من بودم که به کارها رسیدگی می‌کردم؛ رئیس گروه بودم، استاد دانشگاه بودم و کار مهمی که انجام دادم این بود که طبق توافقی که با دانشکده کردیم (من رئیس هیئت ممتعنه دانشکده چشم‌پزشکی هم بودم یعنی تمام داوطلبان چشم‌پزشکی از اقصی نقاط کشور برای آزمون به تهران می‌آمدند) که اگر دستیارهای بیمارستان فارابی چنانچه رتبه‌های اول تا سوم بود را احراز کرده و از نظر اخلاقی هم مورد پذیرش من باشند یک یا دو نفر از ایشان را به عنوان دانشیار در هیئت علمی می‌پذیرفتم که در دانشکده کار کنند و درس بدهند. طی ۹ سال بعد از مرحوم پروفوسور شمس توانستم از میان این تعداد حدود یازده یا سیزده نفر را که سه نفر از آنها خاتم بودند که یک نفرشان مهاجرت کرد را انتخاب کنم که همگی توانستند خودشان را از نظر علمی بالا ببرند و در دانشکده چشم‌پزشکی صاحب اسم و رسم شوند و هر کدام یک تخصص از چشم‌پزشکی را کسب کردند.مثلا دکتر صادقی مثل من در زمینه تومورهای چشم ، دکتر حسینی تهرانی در زمینه بیماری‌های جلوی چشم و قرنیه، دکتر دزدیان روی عضلات چشم، دکتر کرمانی در زمینه آب سیاه و خانم دکتر اعلمی در زمینه ته چشم و خانم دکتر رحیمی همین‌طور کار می‌کردند.

سپید: زمانی که شما این دستیارهای فوق‌العاده را انتخاب می‌کردید، مهاجرت به اندازه‌الان بود؟ من در این زمینه اطلاعات دقیقی ندارم.

سپید: رشته چشم رشته‌ای است که به تجهیزات خیلی وابسته است.شما این تجهیزات را چگونه وارد می‌کردید؟

در زمان فعالیت پروفوسور شمس از آنجا که ایشان شخصیت برجسته و مورد احترامی بودند، همانطور که می‌دانید ایشان هم پدرشان و هم پسرشان چشم‌پزشک بودند. بنابراین صرف نظر از چشم‌پزشکی ایشان در جامعه نفوذ بسیاری داشتند و شخصیت مقبولی بودند.ایشان از طریق دانشکده چشم‌پزشکی اقدام می‌کردند و آنها هم بهترین و کامل‌ترین لوازم و تجهیزات را برای بیمارستان فراهم می‌کردند.

سپید: اگر به گذشته برگردید باز هم چشم‌پزشک می‌شوید؟

اگر بر فرض محال بازگردم باز هم چشم‌پزشک می‌شوم.

سپید: یعنی در تمام این سال‌ها به رشته دیگری فکر نکردید؟

آنقدر چشم‌پزشکی گسترده و متنوع است هر قد رهم که کار بکنیم باز هم کم است .

سپید: این سؤال را من دکتر خدادوست هم پرسیدم. چشم‌پزشکی تأثیری در نگاهتان به دنیا داشته است؟

انسان‌ها و تمام موجودات با یک‌سری حواس با دنیای بیرون در ارتباط هستند و این حس بینایی نقش اول را دارد به همین ترتیب کسانی که در این حس نقصی داشته باشند به‌نوعی کمبود خاصی در این مورد دارند.ممکن است در سایر حواس تکامل بیشتری داشته باشند.اما به‌رحال در مهم‌ترین حس دچار نقص هستند.این کار بسیار پسنیدبده‌ای است که در چند سال اخیر بینایی کودکان را موردبررسی قرار می‌دهند که خدایی ناکرده کودک دچار تنبلی چشم نباشد یا اگر احتیاج به عینک دارد از همین ابتدای امر از آن استفاده کند.

سپید: زمانی که بعد از جراحی، بینایی را به یک بیمار بازمی‌گردانید،چه حسی دارید؟ آیا این اتفاق برایتان هنوز هم جذاب است یا عادی شده است؟

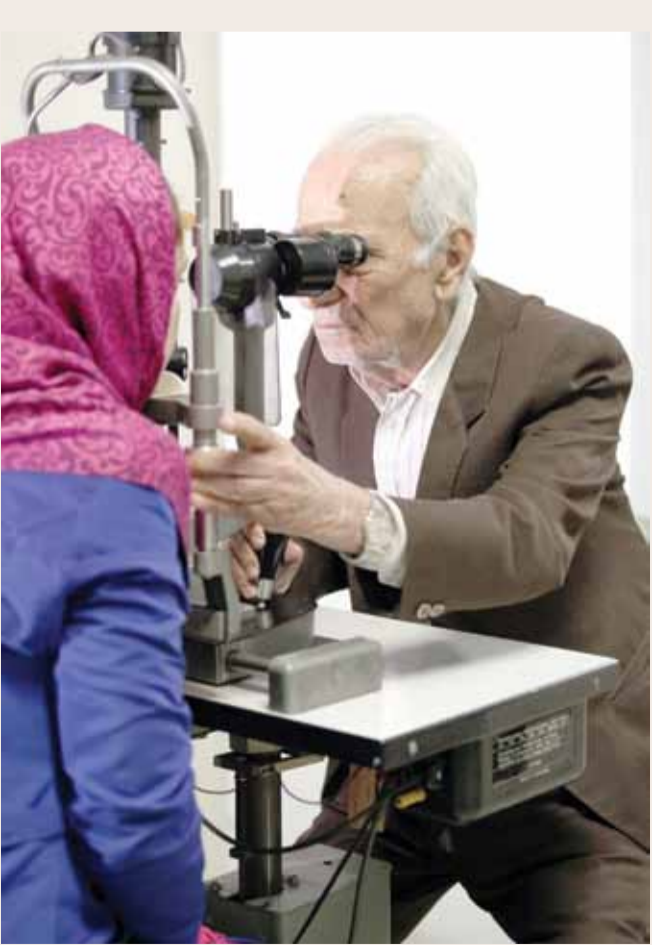
اگر انسان در هر کاری که انجام می‌دهد احساس مسئولیت کند پس از به ثمر نشستن نتیجه قطعاً احساس رضایت و خوشحالی دارد. ممکن است که در ظاهر تبلور نکند اما در باطن حتماً خوشحال و راضی خواهد بود حتی بیشتر از خود مریض.

سپید: شما پزشک ثروتمندی هستید؟

نه . من هرچه داشتم بخشیدم.ام از امکانات خودم در شهر خودم یک درمانگاه ساختم که ۳۴ سال است که برپاست، یک مدرسه ساختم به نام مدرسه راستی ۳۳ سال است که کار می‌کند. اول در دوم نوبت بود هم دخترانه هم پسرانه اما اکنون فقط پسرانه است که یکی از بزرگ‌ترین مدرسه‌های لاهیجان است و در حدود ۳ هزار متر زمین دارد. ۲ هکتار زمین اهدا کردم که قرار است بیمارستانی با ۱۶۰ تختخواب باشد به نام خودم که درحال اتمام است. همین‌طور خانه‌ای را که بیست سال پیش خریدم یوم را صرف امور خیریه برای سالمندان و معلولان لاهیجان کردم. درنهایت سهمی از بیمارستان کسری داشتم که آن را هم به بیمارستان فارابی بخشیدم.

سپید: به‌عنوان آخرین سؤال. چه شد که این‌طور به پزشکی علاقه‌مند شدید و این‌طور عاشقانه کارکردید و نخواستید که مهاجرت کنید یا در ایران یک پزشک ثروتمند باشید؟

این سؤال‌ها را از من نپرسید. من ایرانی هستم و ریشه‌ام در ایران است.من هرچه دارم و ندارم برای مردم است و من هرچه هستم و هرچه شدم و اگر ذره‌ای هستم که می‌توانم به مردم خدمت کنم همه از همین مردم و برای همین مردم است. ■



این بیماری یک عارضه نقطه‌ای سطحی قرنیه است. این چشم پزشک آمریکایی این را به عنوان یک بیماری مشخص در نشریات علمی چاپ کرد و معلوم شد که یک چنین بیماری خاصی هم وجود دارد. وقتی از لندن به ایران برگشتم خیلی پیگیر شدم که ببینم این بیماری در ایران هست یا نه. تقریباً در حدود پنج سال طول کشید تا وجود این بیماری را برای اولین بار در ایران تشخیص دهم. چند بیمار دیگر هم بعداً پیدا کردم. بیمار اول یک مرد رشتی بود و مریض دوم هم که پیدا کردم باز هم رشتی بود و یک پسر بچه بود. مریض اول ساکن رشت بود اما مریض دوم از یک خانواده رشتی بود که به تهران کوچ کرده بودند و در جوادیه زندگی می‌کردند و بعد از آن یک مریض تهرانی پیدا کردم. بعد از این سه بیمار، بیماران دیگری را پیدا کردم و اینها را به صورت یک مقاله علمی تنظیم کردم که آنالیز چاپ شد و وجود این بیماری در ایران محرز شد. موقعی که در انگلستان بودم با دکتری در بیمارستان مورفیلد کار می‌کردم. به من می‌گفت که تابیگسون فکر می‌کرد که این بیماری فقط در آمریکا هست و بعد معلوم شد که در هائیتی و جزایر دریای کارائیب که کوبا هم آنجا هست، این بیماری وجود دارد و بعد از آن متوجه شدند که در انگلستان هم وجود داشته است.■

حداقل ۸۲ سال است که دارد کار می‌کند. به‌رحال آن ساختمان کوچک که خراب شد و ساختمان کنونی مدیریت ساخته شد و ساختمان شماره دو همان ساختمان بزرگ آجری است که مهندسش فردی خارجی بود که الان اسمش خاطرم نیست البته در خاطرات پروفوسور شمس نوشته‌شده است. این ساختمان آجری در ابتدا ۱۴۰ تخت داشت که بعدها تا ۱۸۰ حتی تا ۲۱۰ تخت هم اضافه کرد. این ساختمان آجری سه‌طبقه را ما

به نام ساختمان جدید می‌خواندیم. تحقیقاً فارابی مجهزترین بیمارستان چشم‌پزشکی ایران است.بعد از انقلاب ساختمان بزرگ‌تر و جدیدتری ساخته شد که بعدازآن ساختمان آجری را ساختمان قدیمی می‌گفتیم.اکنون این ساختمان محل استقرار اساتید و دستیاران است و به ساختمان قدیم معروف شده.این ساختمان جدید هم بسیار بزرگ و با زمینی حدود ۲۱هزارمتر است که هر طبقه آن حدود ۷هزار متر زیربنا دارد. این ساختمان روی زمین قلعه بناشده است. بین این بنا و بیمارستان فارابی یک خیابان وجود داشت که در آن اوراق ماشین می‌فروختند پس از انقلاب تمام ساختمان‌های این خیابان تخریب‌شده و در شورای فرهنگی انقلاب اسلامی این مصوبه تصویب می‌شود که زمین این خیابان به دانشگاه تهران داده می‌شود برای دو منظور؛ توسعه بیمارستان فارابی و دیگر ایجاد فضای سبز که ما هر دو کار را انجام دادیم. این ساختمان جدید طی ۹ سال ساخته شد. این مصوبه توسط دکتر شبیانی به اجرا درآمد چراکه ایشان هم برای طب اهمیت زیادی قائل بودند. ۲۰ هزار متر از زمینی که در قسمت جنوبی قلعه بود را درخت‌کاری کردیم.تمام درختان را از دانشکده کشاورزی کرج که به ما محبت کردند و اهدا کردند را در این قسمت کاشتیم.بقیه زمین را به ساختمان جدید سفیدرنگ اختصاص دادیم و الان تمام اقدامات اصلی درمانی و بستری بیماران همه در این ساختمان جدید انجام می‌شود.

سپید: شما و پروفوسور شمس از بانیان اصلی بیمارستان فارابی بودید.روزی چند ساعت در آنجا کار می‌کردید؟
اوایل روزی ۴ ساعت کار می‌کردم؛ هفت صبح می‌آمدم و ساعت یازده می‌رفتم.بعد از قوانین جدیدی که برقرار شد بعضی‌ها به‌صورت نیمه‌وقت با حداقل هفت ساعت و کسانی که تمام‌وقت کار می‌کردند دیگر نمی‌توانستند مطب داشته باشند و باید تمام‌وقتشان را صرف کار در بیمارستان می‌کردند. البته حقوقشان بیشتر بود و حدود دو برابر نیمه وقت‌ها در یافتی داشتند.

سپید: شما که از اول هم مطب داشتید؟

بله من از همان ابتدا مطب داشتم که حدود ۵۵ سال می‌شود. یعنی من در سال ۱۳۴۰ آمدم اینجا. ۱۵ سال هم‌جا های دیگر بودم که درمجموع می‌شود ۷۰سال.یعنی ۷۰ سال و ۴ ماه و ۹ روز است که من طبیبم.

من دو بار به عنوان سرپرست و مدیر گروه چشم پزشکی انتخاب شدم. یک بار در تاریخ ۳۱ تیر ۵۴ برای دو سال و بار دوم در ۵ اردیبهشت ۱۳۵۸ که البته هر دو بار با رأی افراد گروه چشم‌پزشکی به عنوان مدیر و سرپرست چشم پزشکی انتخاب شدم. انتخاب بار دوم من که در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ بود تا پایان کار خدمت دانشگاهی من ادامه داشت یعنی در حدود ۹ سال من به طور مستمر مدیر گروه چشم پزشکی بودم، تا سال ۶۷ که بازنشسته شدم.

از تاریخ ۱۲بهمن ۱۳۶۲ برای دو سال عضو هیئت ممیزه دانشگاه تهران بودم و از ۱۴مهر ۱۳۵۷ به مدت ۱۰ سال دبیر انجمن چشم‌پزشکی ایران بودم و از ۲۸ آبان ۵۸ تا هنگام بازنشستگی سمت دبیر هیئت ممتعنه و ارزشیابی رشته تخصصی چشم پزشکی سراسری را داشتم یعنی داوطلبان تخصص چشم پزشکی همه دانشگاه‌ها برای دادن امتحان به تهران می‌آمدند. من عضو انجمن چشم پزشکی بریتانیا و انجمن چشم پزشکی فرانسه هم بودم و در تاریخ اول اردیبهشت ۶۷و بعد از ۳۶ سال و ۸ ماه و ۲۱ روز کار علمی و آموزشی در دانشگاه تهران و بیمارستان فارابی بازنشسته شدم.

سپید: آخرین بار که به بیمارستان فارابی رفتید چه زمانی بود؟

تقریباً چند ماه قبل.

سپید: چه حسی داشتید وقتی آن بناها و خیابان‌ها را نگاه می‌کردید؟

وقتی آدم سال‌ها جایی کار می‌کند و برایش زحمت می‌کشد به آنجا دل‌بستگی پیدا می‌کند.من شهر خودم لاهیجان را خیلی دوست دارم برای اینکه آنجا زاده شدم و دوران کودکی‌ام را در آنجا گذراندم.خاطرات زیادی از دوران بچگی در لاهیجان دارم. رشت را دوست دارم چون شش سال از عمرم را در دبیرستان شاپور گذراندم. دانشکده پزشکی را دوست دارم چون آنجا طبیب شدم.دانشگاه تهران را دوست دارم چون آنجا شغل داشتم، استاد بودم.

سپید: رئیس بیمارستان فارابی هم بودید؟

نه.آن زمان رئیس بودن چندان مهم نبود بلکه استادی و استادیاری جایگاه مهم‌تری داشت. درواقع جایگاه اداری چندان اهمیت نداشت بلکه نقش علمی و آموزشی مهم‌تر بود.■

مرد شریف سعی می‌کرد با صحبت‌های دوست داشتنی مرا سرگرم بکند تا یک مسافرت شیرینی به اتفاق داشته باشیم. بعدها مسافرت های علمی متعددی با ایشان داشته‌ام، تمام این مسافرت‌ها که بیشترشان در کشورهای خارج بود شیرین وپرخاطره بودند.

پروفوسور شمس دو چهره داشتند در کار بسیار جدی و در فراغت و نزد خانواده‌اش و پیش دوستان بسیار صمیمی و دوست داشتنی و مردمی بودند

سپید: کار علمی و تدریس را از چه سالی شروع کردید و چه سبیری را طی کردید؟

بعد از مرحوم پروفوسور شمس وظایف بخش بر عهده من محول شده بود و کارها را من ادامه می‌دادم. البته کارهای علمی من مثل همه اساتدها همراه با تدریس بوده است. تدریس دانشجویان و به خصوص دستیارها یعنی کارهای علمی کنار کار آموزشی؛ یعنی تهیه مقالات علمی، شرکت در مجامع علمی داخلی و خارجی، از کارهایی که در آن سال ها از نظر علمی توسط من انجام شد، یکی پیدا کردن بیماری ای بود به نام کراتیت تابیگسون که شخصی به نام تابیگسون در سال ۱۹۵۰ به عنوان بیماری مشخص چشمی معرفی کرده بود.

و ... نه این‌گونه نبود این‌قدر این رابطه ما عمیق بود که مثل دو دوست صمیمی باهم رفتار می‌کردیم. ما همدیگر را از صمیم قلب دوست داشتیم و به هم اعتماد مطلق داشتیم. پروفوسور شمس انسان خاصی بودند وگرنه آنجا طبیب زیاد بود همه هم انسان‌های خوبی بودند؛ مثل دکتر ضرابی، پروفوسور صدوقی، مرحوم دکتر جلالی و ...

سپید: فکر می‌کنید علت این صمیمیت چه بود؟

پروفوسور شمس نه‌تنها ازلحاظ علمی شخصیت بسیار معتبری هستند بلکه ازنظر شخصیت هم انسان درخور توجهی هستند.آنچه من را مجذوب ایشان می‌کرد شخصیتشان بود.

ایشان انسانی وزین، متین، دقیق، حکیم، بسیار وظیفه‌شناس و محترم بودند.ایشان باوجود تمام امکاناتی که برایش فراهم بود (چون ایشان از خانواده بسیار والا و صاحب اسم‌ورسمی بودند و می‌توانستند در کشور صاحب موقعیت‌های سیاسی بالا باشد) همه را رها کردند و تمام هم‌وغم خود را روی طبابت و چشم‌پزشکی گذاشتند. ایشان تمام تلاش‌شان را فقط و فقط صرف چشم‌پزشکی کردند. برای اینکه چشم‌پزشکی در این مملکت رشد کند و بتواند به مردم خدمت کند. این خصایص بود که مرا شیفته ایشان کرد. ایشان هم دیدند که من هم پزشکی هستم که باعلاقه و تلاش فراوان به این رشته علاقه دارم و کار می‌کنم به من کمک کردند. به هر ترتیب ابتدا متخصص شدم بعد رئیس درمانگاه، بعد دانشیار و بعد استاد شدم و اواخر دیگر دو طبیب مسن و بازنشسته شدیم که باهم دوست و رفیق بودیم.

سپید: چند سال فاصله سنی با ایشان داشتید؟

تصور می‌کنم حدود هفده هجده سال .

سپید: از بیمارستان فارابی بگویید که چه طور شکل گرفت؟

اولین باری که بیمارستان فارابی را دیدم سال ۱۳۱۹ بود یا ۱۳۲۰. در دانشکده پزشکی سال اول فقط علوم پایه را آموزش می‌داند.از سال دوم یا سوم ما رابه بیمارستان‌ها می‌فرستاند که کارهای عملی در بیمارستان را یاد بگیریم. نمی‌دانم سال اول بود یا دوم یک ورم ملتحمه چشم گرفتم، رفتم به دبیرخانه دانشگاه گفتم: من را به یک مریضخانه معرفی کنید من چشمم بیماری گرفته... آنها هم یک برگه به من دادند و گفتند به بیمارستان فارابی بروم.دیدم مریضخانه فارابی یک ساختمان کوچک سه طبقه است که در حدود بیست‌وچهار تخت دارد.دو درمانگاه هم بیشتر نداشت و این دو درمانگاه هم به سمت میدان قزوین بود.آقای دکتری آنجا بودند که اکنون فوت کرده‌اند، به نام آقای دکتر عباس حاج‌حریری.ایشان چشم من را نگاه کردند. آن زمان هنوز داروهای آنتی‌بیوتیکی در چشم‌پزشکی متداول نشده بود. دو دارو به نام آر‌جیگون و آر‌تیگون که هردوی آن‌ها از ترکیبات



این سؤال را من دکتر خدادوست هم پرسیدم. چشم پزشکی تأثیری در نگاهتان به دنیا داشته است؟

انسان ها و تمام موجودات با یک‌سری حواس با دنیای بیرون در ارتباط هستند و این حس بینایی نقش اول را دارد.به همین ترتیب کسانی که در این حس نقصی داشته باشند به‌نوعی کمبود خاصی در این مورد دارند اما به‌هر حال در مهم‌ترین حس دچار نقص هستند. این کار بسیار پسنیدبده‌ای است که در چندسال اخیر بینایی کودکان را موردبررسی قرار می‌دهند که خدایی ناکرده کودکان دچار تنبلی چشم نباشد یا اگر احتیاج به عینک دارد از همین ابتدای امر از آن استفاده کند.

نقره بود را به من دادند و بعد از چند روز مصرف چشم من خوب شد.آن ساختمان کوچک ۲۵ تخت‌خوابی را کویبندد والان ساختمان مدیریت فارابی در همان‌جایی که آن ساختمان کوچک بود، بنا شده است. این ساختمان همان ساختمان کوچک، هسته اولیه بیمارستان فارابی را تشکیل می‌داد. مرحوم پروفوسور شمس هم بعد از اتمام تحصیلشان در پاریس سال ۱۳۱۰ به ایران آمدند ایشان فارغ‌التحصیل از دانشگاه لیون بودند. البته در ارتش هم کار می‌کردند و بعد از بروز مشکلاتی از ارتش انصراف دادند و برای تدریس به دانشگاه آمدند. هرچند که در ارتش هم کارهای دانشگاهی انجام می‌دادند. از آنجا که ساختمان فارابی کلاس‌های مناسبی نداشت ایشان دانشجویان را برای تدریس و کار عملی به بیمارستان‌های ارتش می‌بردند. پس از فراغت از ارتش و اتمام کار ساختمان جدید فارابی دانشجویان را به بیمارستان آوردند و آنجا تعلیم می‌دادند. اولین پیوند قرنیه را مرحوم پروفوسور شمس در بیمارستان فارابی در سال۱۳۱۳انجام دادند.این تاریخ مصادف است با تأسیس دانشگاه تهران. لذا عمر بیمارستان فارابی حداقل به‌اندازه قدمت دانشگاه تهران است. یعنی مریضخانه فارابی



می‌کردم طبیبان در جامعه انسان‌های محترمی هستند و مورد عزت و احترام مردم.علاوه بر این ابتدا کنتکور پزشکی برگزار می‌شد و وقتی در کنتکور پزشکی قبول شدم دیگر دنبال مهندسی نرفتم. از شما چه پنهان کمی هم تنبلی کردم، چون همان‌طور که گفتم فقط دو کنتکور بود آن هم در دو دانشکده؛ یکی دانشکده پزشکی و دیگری دانشکده فنی مهندسی. در واقع همه اتفاقات مهم علمی در تهران برگزار می‌شد و در استان‌ها خبری نبود.

سپید: در خانواده و اقوام کسی بود که شما را برای انتخاب

این رشته تشویق کند؟

بله. من عمومی داشتم که خیلی علاقه داشت من دنبال این رشته بروم. به‌رحال نقش ایشان چندان بی‌تأثیر نبود. ببینید وقتی انسان شغلی را در پیش می‌گیرد کم‌کم به آن علاقه‌مند می‌شود. وقتی وارد دانشکده پزشکی شدم و به ما علوم طبی

را می‌آموختند، حضور در آن محیط و آمدوشدها باعث می‌شد که هرچه بیشتر به این رشته علاقه‌مند شویم. یعنی وقتی در آن جو وآن محیط حضور داشتیم ناخودآگاه تمایلات پراکنده را فراموش کردیم و کنار گذاشتیم. درنهایت تمام هوش، تمرکز و تمام تلاش خود را به کاربردم تا بتوانم در این راه موفق شوم.

همین شد که توانستم دانشکده پزشکی را تمام کنم و بعد برای خدمت سربازی رفتم. مکان خدمتم هم در بیمارستان شماره ۳ ارتش بود. دربخش جراحی. آن زمان خدمت سربازی پزشکان

یک سال بود.من خدمت را تمام کردم. رئیس بیمارستان شماره ۳ ارتش شخصی بود به نام دکتر دفتری ایشان سرهنگ دوم بودند. معاون ایشان هم جناب آقای دکتر جزایری که تخصص جراحی قفسه صدری را داشتند که البته هردوی آن‌ها فوت

شدند. بعدازاینکه خدمت وظیفه را تمام کردم حدود ۴ سال در کردستان بودم. قبل از اینکه تخصص بگیرم در درمانگاهی در سفر مشغول به کار شدم و سال ۱۳۳۵ فارغ‌التحصیل شدم.

سپید: رابطه‌تان با پروفوسور شمس چگونه بود؟

این سؤال بسیار خوبی است که پرسیدید. برای اینکه رابطه من با پروفوسور شمس یک‌رابطه معمولی نبود. این‌طور نبود که یک نفر بیاید در بیمارستان کار کند و بعد عضو هیئت‌علمی بشود